



تقریر درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی دامت برکته الله

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه ۱	تاریخ	۱۴۰۰/۰۶/۲۴
عنوان ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان ۲	عدل سیاسی			
عنوان ۳	مبحث سوم: اصول سیاست داخلی			
عنوان ۴	اصل چهارم: تأمین حقوق شهروندی و برابری شهروندان در آن			
عنوان ۵	حق چهارم: حق تملک و ثبات مالکیت			

مرور درس گذشته

در سال گذشته درباره وظایف رهبری بحث می کردیم و گفتیم مهم ترین وظیفه رهبری، اقامه عدل است؛ لذا درباره حوزه های عدل به بحث پرداختیم؛ در حوزه عدل اقتصادی مطالب فراوانی بیان کردیم؛ در بخش دوم به عدل اجتماعی پرداختیم و در بخش سوم به عدل سیاسی رسیدیم و همچنان بحثمان در عدل سیاسی است. در این بخش، چند مبحث را مطرح کردیم:

مبحث اول، در خصوص ضوابط و شرایط نصب و عزل مدیران بود که گفتیم، مدیران گاهی تفویضی اند و گاهی تنفیذی و شرایط مدیران تفویضی، شرایط سنگینی است؛ اما در مدیریت تنفیذی که حاکم انجام کاری را به او می سپارد، شرایط سختی برای آن در نظر گرفته نشده و حتی شاید نیاز نباشد که شخص مسلمان باشد، و حاکم بتواند چنین مأموریتی را به فرد ذمی بسپارد.

در مبحث دوم به ضوابط حاکم بر رابطه مدیران با مدیران پایین دست تر و همچنین رابطه مدیران به عامه مردم به بحث پرداختیم.

مبحث سوم، در اصول سیاست داخلی بود و گفتیم در سیاست داخلی اصولی وجود دارد: اصل اول، اصل استقلال و خود کفایی است؛ یعنی سیاست گذاری های داخلی باید به گونه ای باشد که استقلال و خود کفایی جامعه را تأمین کند.

اصل دوم، اصل اقتدار و برتری است؛ یعنی مدیریت و سیاست های داخلی جامعه باید به گونه ای تنظیم شده که اقتدار جامعه تأمین شود و بلکه برتری جامعه اسلامی بر سایر جوامع حفظ شود.

اصل سوم، لزوم ایجاد اعتماد و رضایت عمومی است.

اصل چهارم، تأمین حقوق اجتماعی است که بحث در همین اصل بود؛ و گفتیم ما حقوق اجتماعی و شهروندی را به هفت حق تقسیم کردیم: حق امنیت؛ حق تأمین نیازهای ضروری؛ مثل خوراک، پوشاک و مسکن؛ حق کار؛ و حق

چهارم، حق مالکیت است که بحث امروز ماست و بعد از آن درباره حق ازدواج و تشکیل خانواده به بحث می‌پردازیم؛ حق ششم، حق آموزش و تربیت است و حق هفتم، حق آزادی است.

حق چهارم: حق تملک و ثبات مالکیت

در این حق، در خصوص سه مطلب به بحث می‌پردازیم:

یکی اصل تملک؛ کسی که کار اقتصادی انجام می‌دهد، حق دارد که نتیجه کار خود را مالک شود. تفصیل این بحث را ما در مباحث اقتصادی^۱ مطرح کرده‌ایم؛ لذا در اینجا به برخی ادله این حق اشاره می‌کنیم. مطلب بعدی، ثبات این مالکیت است؛ که خواهیم گفت ثمره این در کجاست؛ و مطلب سوم، حق تأمین امنیت این مالکیت است که عمده بحث در حق امنیت گذشت، اما این بخش، نیاز به یک مکملی دارد نسبت به آنچه در گذشته بیان شد. هر کننده کاری، مالک نتیجه کار خود است و مراد از کار، کار اقتصادی است؛ کار اقتصادی است که ایجاد ارزش مالی می‌کند، کار اقتصادی است که مالیت ایجاد می‌کند؛ کار اقتصادی یعنی تبدیل چیزی که بالفعل مالیت ندارد - مانند آبی که در رودخانه در جریان است که بالقوه مال است اما بالفعل مال نیست - به مال بالفعل؛ لذا اگر کسی با زحمت آب رودخانه را حیات کرد و به مکان دیگر انتقال داد، این حیات، سبب مالکیت می‌شود؛ البته اموال با یکدیگر متفاوت است؛ در برخی موارد حیات، کار اقتصادی به حساب می‌آید؛ مانند صیادی و همین حیات ماء؛ اما در برخی موارد، حیات صرف، کار اقتصادی به شمار نمی‌آید؛ مانند زمین؛ اینکه کسی برود و دور زمین سنگچینی کند، [حق مالکیت به وجود نمی‌آید] بلکه حق اختصاص به وجود می‌آورد؛ یعنی شخص دیگری حق ندارد برای او مزاحمت ایجاد کند؛ به شرطی که او از این سنگچینی به عنوان مقدمه احیاء استفاده کرده باشد. در مباحث فقه اقتصادی به تفصیل بیان کرده‌ایم که تحجیر در زمین و معدن، باعث ایجاد تملک نمی‌شود؛ لکن حق اختصاص به وجود می‌آورد؛ لذا این تحجیر مادی که مقدمه برای احیاء باشد، حق اختصاص پیدا می‌کند؛ اما اگر این تحجیر از این مقدمیت بیرون بیاید، مثلاً کسی سه - چهار سال زمینی را سنگچینی کرده و رها کرده است، هیچ حقی برای او ایجاد نخواهد شد و دولت می‌تواند این زمین را به دیگری واگذار کند.

بنابراین اینکه می‌گوییم کار حق مالکیت ایجاد می‌کند، مراد ما هر کاری نیست؛ بلکه کاری که کار اقتصادی باشد که ما در جلد اول فقه نظام اقتصادی، آن را تعریف کردیم؛ خلاصه‌اش این است که کار اقتصادی، کاری است که ایجاد بهره جدید کند؛ یعنی چیزی که قابل انتفاع نیست را قابل انتفاع بالفعل کند؛ در مکاسب هم خواندیم که چیزی که منفعت عقلایی مقصوده در آن وجود ندارد، مالیت ندارد؛ لذا معلوم می‌شود کاری می‌تواند مالکیت ایجاد کند که بتواند مالیت ایجاد کند؛ یعنی در آن، قابلیت انتفاع بالفعل به وجود بیاورد؛ مثلاً حیات ماهی و یا احیاء چشمه؛ البته با شرایطش.

مطلب بعدی، ثبات این مالکیت است؛ یعنی اگر کسی مالک چیزی شد، تا این چیز وجود دارد و از بین نرفته است، همچنان مالکیت او بر این مال ادامه دارد و شخص دیگری نمی‌تواند بر آن مال دست بگذارد. این ثبات مالکیت چند نتیجه دارد؛ یکی از نتایجش این مورد است که اگر شخصی بر مال دیگری کاری انجام داد که موجب ایجاد ارزش افزوده در آن شد؛ ارزش افزوده، ملک مالک ابتدایی است و به ملک شخصی که کاری انجام داده نمی‌شود مگر آنکه کسی کاری انجام داده، با اذن یا امر مالک اول این کار را کرده باشد که در این صورت نسبت به کاری که انجام داده، حق دارد؛ که حقش این است که اگر این ارزش افزوده، نماء آن مال اول باشد، مالکیتش از آن مالک اصلی است بر اساس تابعیت نماء از اصل مال؛ و در صورتی که با اجازه مالک این کار را انجام داده، تنها حق مزد دارد و در عین مالک نمی‌شود؛ اما اگر کاری که انجام داده، باعث شد که عینی بر آن عین مالک اول افزوده شد، در اینجا اگر با اجازه مالک اول باشد، در این عینی که ایجاد کرده، مالک خواهد شد و اگر قابل انفصال نباشد، با مالک مال اول شریک خواهد شد.

روایت در این زمینه فراوان وجود دارد که در مباحث فقه اقتصادی آنها را بیان کردیم و در اینجا برای تبرک به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

اصل اینکه کاری که هر کس انجام می‌دهد، مالک آن می‌شود؛ در آیاتی آمده؛ نظیر آیات ذیل:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۱

از بهر انسان نیست مگر آنچه تلاش کند.

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^۲

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست،

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَنْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳

آنان گروهی بودند که درگذشتند، آنچه [از طاعت و معصیت] به دست آوردند مربوط به خود آنان است، و آنچه شما به دست آوردید مربوط به خود شماست؛ و شما در برابر آنچه آنان انجام می‌دادند، مسؤول نیستید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾^۴

ای اهل ایمان! از پاکیزه‌های آنچه [از راه داد و ستد] به دست آورده‌اید، و آنچه [از گیاهان و معادن] برای شما از زمین بیرون آورده‌ایم، انفاق کنید

۱. سورة النجم: ۳۹.

۲. سورة نجم: ۳۹.

۳. سورة بقره: ۱۳۴.

۴. سورة بقره: ۲۶۷.

که این «أَنْفَقُوا» به دلالت التزامی، دلالت بر مالیت، «مَا كَسَبْتُمْ» دارد. و همچنین:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾^۱

برای مردان از آنچه کسب کرده اند بهره ای است، و برای زنان هم از آنچه کسب کرده اند بهره ای است.

روایات نیز در این زمینه فراوان وجود دارد؛ من جمله روایت معروف مؤثقه سکونی:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ غَرَسَ شَجْرًا أَوْ حَفَرَ وادِيًا بَدِيًّا لَمْ يَسْفِهِ إِلَيْهِ أَحَدٌ، وَأَحْيَا أَرْضًا مَيِّتَةً فَهِيَ لَهُ، قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲؛

هر کس درختی بکارد یا دشت ناآبادی را که کسی در آن کار نکرده، کند و کاو کند یا زمین مواتی را احیاء کند، آن درخت یا زمین از آن اوست به حکم خدا و رسول او.

ثبات مالکیت نیز در روایات مختلفی آمده؛ من جمله:

«لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ»^۳.

جایز نیست کسی در مال دیگری بدون اجازه او تصرف کند.

اگر شخصی روی مال دیگری کار کرد و ارزش افزوده در آن ایجاد کرد، نماء متصل با نماء منفصل تفاوت دارد؛ مثلاً کسی گوسفند خود را روی گوسفند دیگری رها کرد و از این ضراب الفحل او، یک گوسفندی برای شخص اول متولد شد؛ این تفاوت دارد با کسی که نمای متصلی ایجاد کند؛ مثلاً به چند ماه گوسفندی غذا بدهد تا این گوسفند رشد کند. ما نظرم این است که در نماء منفصل، مالکیت، از آن همان نطفه است (شخص دوم)؛ این حکم بر اساس همین حق ثبات مالکیت است؛ و چیزی که حق مالک آن گوسفند ماده است؛ اجرت رشد این نماء در رحم گوسفند اوست. در مثل زرع نیز همین حکم جاری است؛ یعنی اگر کسی در زمین دیگری کشت کند؛ اگر بذرا از آن خود اوست، مالک نماء بذر می شود و کشت برای خود است و باید به صاحب زمین اجازه بدهد؛ حتی اگر بدون اذن او باشد؛ روایت عقبه بن خالد چنین می گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ أَلَا يَحِلُّ لِي أَنْ أَرْضَ رَجُلٍ فَرَزَعَهَا بِغَيْرِ إِذْنِهِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ الزَّرْعُ جَاءَ صَاحِبُ الْأَرْضِ فَقَالَ: زَرَعْتَ بِغَيْرِ إِذْنِي فَرَزَعْتَ لِي وَعَلَى مَا أَنْفَقْتُ، أَلَمْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لِلزَّارِعِ زَرْعُهُ وَلِصَاحِبِ الْأَرْضِ كَرَاءُ أَرْضِهِ»^۴؛

از امام صادق عليه السلام پرسیدم: شخصی به زمین دیگری رفته و زمین او را بدون اذن او کشت کرده، هنگامی که کشت او رسیده و ثمر داده، صاحب زمین آمده و می گوید بدون اذن من کشت کردی پس کشت تو از آن من

۱. سورة نساء: ۳۲.

۲. وسائل الشيعة؛ ابواب احیاء الموات، باب ۲، ح ۱.

۳. همان؛ کتاب الغصب، باب ۱، ح ۴.

۴. همان؛ باب ۲، ح ۱.

است و هزینه آن را بر عهده می گیریم. آیا حق چنین کاری دارد؟ امام فرمود: کشت و زرعی که انجام گرفته است از آن زارع است و صاحب زمین کرایه زمین خود را مالک است.

این روایت، همان ثبات مالکیت را می رساند و مالکیت اگر در شیئی ثابت شد، ادامه پیدا می کند و در نمای آن نیز تداوم خواهد داشت.

و همچنین شیخ به اسنادش روایت می کند:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي النَّخْلَ يَقْطَعُهُ لِلْجُدُوعِ، فَيَغِيبُ الرَّجُلُ فَيَدْعُ النَّخْلَ كَهَيْئَتِهِ لَمْ يَقْطَعْ، فَيَقْدُمُ الرَّجُلُ وَقَدْ حَمَلَ النَّخْلَ، فَقَالَ: لَهُ الْحَمْلُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ النَّخْلِ كَانَ يَسْقِيهِ وَيَقُومُ عَلَيْهِ»^۱

از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره کسی که درختان نخلی را می خرد برای آنکه نخل را ببرد و از چوب ساقه آن استفاده کند، خریدار پس از این، نخل را رها می کند و بدون آنکه آن را ببرد مدتی از او خبری نمی رسد سپس برمی گردد درحالی که نخل ها میوه داده و به بار نشسته اند. حضرت فرمود: میوه درخت نخل از آن خریدار نخل است مگر آنکه صاحب پیشین نخل ها آنها را آبیاری کرده باشد و به آنها رسیدگی کرده باشد.

که در اینجا آن کسی که آب داده به درخت، مالک میوه ها دانسته شده است؛ بنابراین فرق بین نمای منفصل و متصل این است که کسی که کاری روی مالی انجام داده و موجب نمای منفصل شده، مالک آن نماء می شود.

خلاصه اینکه باید دولت از تملک حمایت کند به این معنا که مردم بتوانند تملک کنند؛ بتوانند کار کنند در معدن و زمین و جنگل و هر نوع کار اقتصادی دیگر، و نتیجه کار اقتصادی خود را مالک باشند؛ و بعد از اینکه مالکیت مالک مشروع شد، این مالکیتش ادامه خواهد داشت و در نمائش تداوم خواهد داشت؛ قاعده تبعیت نماء از اصل، مبتنی بر قاعده ثبات مالکیت است.

مطلب سوم، حمایت از ملک مالکان و سرمایه گذاران است. سرمایه گذاران و اصحاب املاک، باید احساس امنیت کنند. احساس عدم امنیت چه از ناحیه مردم باشد به این معنا که بترسند کسی از مردم، ملک آنها را بگیرد و چه اینکه این خوف از خود حاکم باشد؛ نباید این احساس عدم امنیت وجود داشته باشد. نباید حاکم طمع در ملک مردم داشته باشد و بخواهد نتیجه کار آنها را بگیرد؛ البته این غیر از آن است که بر اساس ظوابط و قوانین، مالکیت برخی را الغاء کند؛ این حرف دیگری است؛ یعنی مثلاً کسی از ملکی که دارد را در طریق اضرار به مردم استفاده می کند، اینجا قاعده لا ضرر اجرا می شود؛ نظیر آنچه در داستان معروف سمره بن جندب وجود دارد که زمین خود را آن انصاری فروخت و یک نخل را استثنا کرد:

عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام:

«قَالَ: إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَذْقٌ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ مَنَزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بَابَ الْبُسْتَانِ، فَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ وَلَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ، فَأَبَى سَمْرَةُ، فَلَمَّا تَأَنَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَشَكَى

۱. همان؛ ابواب بیع الثمار، باب ۹، ح ۱.

إِلَيْهِ وَخَبَرَهُ الْخَبَرَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَخَبَرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَمَا شَكَاَ وَقَالَ: إِذَا أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ، فَأَبَى، فَلَمَّا أَبَى سَاوَمَهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ الثَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ، فَقَالَ: لَكَ بِهَا عَذْقٌ يُمَدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْأَنْصَارِيِّ: أَذْهَبَ فَأَقْلَعَهَا، وَأَرْمِ بِهَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَا صَرَرُوا وَلَا ضَرَارَ^۱؛

گفت: همانا سمرة بن جندب درخت نخلی در باغ یکی از انصار داشت و خانه مسکونی این انصاری کنار درب باغ بود، سمرة سرزده می آمد که به نخلش سر بزند از خانه این انصاری می گذشت و اجازه نمی گرفت، انصاری با او سخن گفت و از او خواست هنگامی که می خواهد از نخلش سرکشی کند اجازه بگیرد، سمرة نپذیرفت، هنگامی که سمرة بر نپذیرفتن اصرار نمود، مرد انصاری شکایت نزد رسول خدا ﷺ برد و او را از داستان آگاه ساخت، پس رسول خدا ﷺ به سراغ سمرة فرستاد و جریان انصاری و شکایت او را با او در میان گذاشت سپس فرمود: اگر خواستی به باغ انصاری وارد شوی اجازه بگیر، سمرة نپذیرفت، رسول اکرم ﷺ با او وارد معامله شد، و تا ما شاء الله بر قیمت پیشنهادی نخل افزود؛ لکن سمرة از فروش نخل نیز ابا کرد، حضرت رسول ﷺ به او فرمود: به جای این نخل، نخلی سرافراز در بهشت به تو می دهند؛ لکن سمرة همچنان نپذیرفت، پس رسول خدا ﷺ به مرد انصاری فرمود: برو، و نخل او را بکن و آن را به سوی او بیا فکن، زیرا ضرر و ضراری نیست.

این، الغای مالکیت است؛ وقتی یک مالکیتی موجب اضرار به دیگران شود، این مالکیت الغاء می شود؛ لذا هر قانونی که ضرری شد، این قانون شرعی نیست؛ خود قانون شرع، اگر به حدی رسید که تبدیل به اضرار و قانون ضرری شد، ملغی خواهد شد؛ مثل قانون حرجی که آن نیز ملغی است. اما در آنجا که شخص مشغول کار خود است و در حقیقت به مردم نفع رسانی می کند؛ در اینجا ملکش محترم است و دولت نیز موظف است از ملک او حمایت کند.

و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. همان؛ ابواب احیاء الموات، باب ۱۲، ح ۳.